

گفتار چهارم – اعتراض شخص ثالث و اعاده دادرسی نسبت به رأی داور

هم صرف استناد به قرارداد باطل، بیش از این دلالت ندارد که استناد کننده درصدد استفاده از آن به سود خود و حفظ منافع می باشد نه به معنای اعتبار دادن مطلق به آن؛ و بدیهی است استناد به بخشی از یک مجموعه، تابع قواعدی است که متفاوت از اعتبار دادن به اصل آن می باشند و مثلاً استفاده کننده، تنها نباید یک بخش را قبول و بقیه را رد کند یا تنها آنچه به نفع اوست را بپذیرد اما به هر حال، چنین امری به معنای حیات دهنده به قرارداد باطل نیست مگر انشای مجدد قرارداد ثابت شود که چنین قصدی را نمی توان به موقوفه نسبت داد زیرا مشکوک است و مشمول اصل عدم می باشد. همچنین با فرض قصد طرفین بر تخمینی بودن مساحت ۵ هکتار زمین، باز هم نمی توان مساحت قریب به دو هکتار را برای آقای ((س.م)) پیش بینی نمود زیرا معنای تخمینی بودن، این است که اختلافات جزئی مانع آن نشود نه اینکه مساحت قابل توجهی که تقریباً نیمی از ۵ هکتار است عهده موقوفه قرار گیرد و اضافه بر ۵ هکتار تحویل آقای ((س.م)) شود. این بخش رأی عرفاً هم پسندیده نیست زیرا موقوفه درصدد حفظ ۵ هکتار زمین خود است و نه تنها به آن نمی رسد بلکه باید مساحت قابل توجه دیگری هم از اراضی خود تسلیم دارد. ۱۳-۵- داور با خروج از اختیارات، وارد ماهیت شعبه سوم دیوان عالی کشور شده و درصدد است که تصرفات باطل را موجه و قانونی بداند زیرا در رأی خود، آقای ... [همان شخصی که در ابتدا با عنوان تولیت، قرارداد منعقد نمود و متعاقباً و به موجب رأی دادگاه تولیت او مردود اعلام شد] را صاحب اختیار برای انعقاد قرارداد می داند و به برخی مستندات قانونی نیز اشاره دارد که مربوط به غیر قابل استناد بودن ایرادات طرفین نسبت به شخص ثالث است. این در حالی است که هر چند نمی توان به اندیشه داور ایراد کرد و نظر قابل احترام دارد اما وقتی درصدد صدور رأی است دیگر نمی توان برخلاف مفاد رأی روشن و قطعی دیوان عالی کشور عمل کند و هر اندیشه ای که مورد اعتقاد ایشان است، نمی تواند برخلاف مفاد رأی، وضعیت طرفین را متأثر کند. ۱۳-۶- داور برخلاف رأی جزایی که نیست به بخشی از اراضی تحت تصرف آقای ((س.م)) اتخاذ تصمیم نموده و با رفع تصرف از آن، تحویل موقوفه شده، مخالفت نموده و باهدف سازش و مختومه شدن دعاوی، پیشنهاد موقوفه شدن احکام جزایی و تثبیت تصرفات آقای ((س.م)) را دارد. این رأی برخلاف ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی است و هر چند دعوای تصرف عدوانی با شکایت شاکی خاتمه می یابد اما به هر حال از رأی جزایی، حق ثابت برای موقوفه به وجود آمده است و رأی داور برخلاف آن است. ۱۳-۶- هر چند دادگاه در تفسیر قرارداد توسط داور، جز در موردی که یکی از جهات ماده ۴۸۹ قانون موصوف محقق باشد، حق ورود ندارد اما با بررسی اختلاف طرفین، ذی حق بودن موقوفه نسبت به حکم دادگاه در خصوص اعاده وضع و تلاش برای رسیدن به تعادل بین طرفین، باید گفت که رأی داور، تعادل را رعایت نکرده و برخلاف شروط بنایی و عرفی طرفین است و چنین که تفسیری سبب تضرر روشن و ناروای موقوفه

باشد، مجموعاً با قوانین موجد حق مغایرت دارد بنابراین ماحصل رأی داور به باور دادگاه قابل تجزیه نیست تا بخشی از آن صحیح و بخشی دیگر باطل اعلام شود. ۱۴- با توجه به جهات حکمی و موضوعی مذکور، دادگاه با اجازه حاصل از بندهای ۳،۲،۱ ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی حکم بر ابطال (اعلام بطلان) رأی داور صادر و اعلام می‌دارد).

رأی داور به دستور قانون و از طریق دادگستری اجرا می‌شود. قابلیت اجرای رأی داور، آثار مهمی به دنبال دارد. رأی، علاوه بر طرفین اختلاف، ممکن است خواسته یا ناخواسته حقوق اشخاص ثالث را تحت تأثیر قرار دهد و بنابراین باید راهی برای حفظ حقوق این اشخاص وجود داشته باشد. همچنین از آنجاکه رأی داور جایگزین رأی دادگاه شده و نظم حقوقی تازه‌ای برای طرفین ترسیم می‌کند، باید قواعد اعاده دادرسی را در مورد آن بررسی نمود که در دو مبحث به آن می‌پردازیم.

مبحث اول - اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی داور

۱- احراز ثالث بودن معترض

وصف ثالث، به همان معنایی است که در مورد رأی دادگاه به کار می‌رود. ممکن است معترض ثالث، یکی از طرفین قرارداد باشد اما در رأی داور مشارکت نداشته و بنابراین در دعوای ابطال، فاقد سمت و در دعوای اعتراض ثالث، ذی‌نفع محسوب شود. مهم آن است که معترض ثالث، یکی از طرفین رأی نباشد نه اینکه سابق بر آن، در قرارداد حضور داشته یا نداشته است. سابقاً نیز به این معنا و منظور ماده ۴۸۱ قانون اشاره و ابهام آن را رفع نمودیم. از رویه قضایی می‌توان به این دعا اشاره داشت: شرکت تجاری نسبت به رأی داور اعتراض و درخواست ابطال آن را دارد. دادگاه نخستین اعلام می‌دارد که قرارداد داوری بین دو شخص حقیقی است و ربطی به شرکت که شخصیت حقوقی مستقل دارد، نخواهد داشت. شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور به موجب دادنامه شماره ۴۸۷-۷۲/۹/۲۸ در مقام نقض این رأی بیان می‌دارد: ((قطع نظر از صحت یا سقم رأی مورخ ۶۹/۱۲/۱۲ داوران و ذی‌نفع بودن یا نبودن شرکت ... در اصل قرارداد، با توجه به ذیل رأی مذکور، نظر به اینکه شرکت ... در هر صورت به پرداخت وجوهی در حق آقای منوچهر ... محکوم گردیده و نسبت به آن به لحاظ محکومیت خود (اعم از آن که حسب استنباط دادگاه طرف قرارداد نبوده یا طرف قرارداد بوده و بی‌جهت محکوم گردیده) و ذی‌نفع بودن در طرح دعوا اعتراض نموده بنابراین دادگاه مکلف به رسیدگی بوده و صدور قرار استماع دعوا به استناد اینکه در قرارداد مبنای رأی داور طرف دعوا نبوده و ذی‌نفع شناخته نمی‌شود صحیح نبوده ...)). در این مورد دادگاه باید بررسی نماید که آیا شرکت، طرف قرارداد داوری و رأی داور بوده است یا خیر و در صورت دوم، آیا می‌تواند دعوای ابطال رأی داور را به صورت اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی داور توصیف نماید یا خیر؟ احتمالاً دادگاه، دعوای شرکت را بر حسب ظاهر خود، بررسی و از توصیف واقعی آن خودداری نموده یا شرایط آن را فراهم ندیده است اما دیوان عالی کشور با نقض رأی مذکور، در واقع از

دادگاه می‌خواهد که به دعوا رسیدگی کند و این امر نشان می‌دهد که دیوان عالی کشور، دعوا را توصیف نموده و آن را با اعتراض شخص ثالث قابل تطبیق دانسته است.

۲- اختیاری یا اجباری بودن اعتراض ثالث

در مورد رأی دادگاه این بحث مطرح می‌شود که آیا اعتراض شخص ثالث نسبت به آن اجباری است یا اختیاری؟ و مبنای این پرسش نیز به این برمی‌گردد که آیا رأی دادگاه همه اشخاص را تحت تأثیر قرار می‌دهد یا به دلیل نسبی بودن، تنها در رابطه طرفین اثر دارد و به محض اینکه با حقوق شخص ثالث تعارض داشته باشد، از اثر می‌افتد و شخص ثالث نیازی به اعتراض ندارد زیرا کافی است که نشان دهد در دعوا نبوده و نمی‌توان به حقوق او تعرض نمود؟ این امر در مورد رأی داور تقویت می‌شود زیرا ماده ۴۹۵ قانون بیان می‌دارد: ((رأی داور فقط درباره طرفین دعوا و اشخاصی که دخالت و شرکت در تعیین داور داشته‌اند و قائم مقام آنان معتبر است و نسبت به اشخاص دیگر تأثیری نخواهد داشت)) و ممکن است با استناد به ظاهر این ماده از عدم تسری مطلق رأی داور نسبت به شخص ثالث یاد نمود و او را از هر نوع اعتراضی نیز بی‌نیاز دانست اما نباید فریفته این ظاهر شد بلکه باید با تفکیک موارد و همان‌طور که در ادامه می‌آید، تحلیل دقیق‌تری از رأی به عمل آورد.

در این خصوص سابقاً نیز توضیحاتی داده شد و در تکمیل آن می‌توان گفت که برخلاف رأی دادگاه که در هر حال باید اجرا شود و ادعای شخص نیز اثری در آن ندارد، در مورد رأی داور نمی‌توان این سخن را پذیرفت؛ اجرای رأی داور، حتی اگر ادعایی از سوی شخص ثالث در میان باشد، مطابق اصل است و در صورت تردید نباید مانع از آن شد اما اگر حقوق ثالث به‌طور روشن، از حقوق محکوم‌علیه و محکوم‌له جدا باشد، نباید آن را به زیان ثالث اجرا کرد و ثالث را برای حفظ حقوق خود، به طرح دعوای اعتراض به رأی مجبور نمود. برای مثال اگر رأی داور مبنی بر فسخ قرارداد و انتقال سند رسمی به نام محکوم‌علیه باشد، در حالی که محکوم‌علیه ملک را در رهن قرار داده باشد، نمی‌توان این رأی را، بدون حفظ حقوق ثالث اجرا کرد. در این مورد، نمی‌توان مرتهن را مجبور به پذیرش رأی داور و الزام به طرح دعوای اعتراض نمود بلکه این رأی اساساً در مورد مرتهن قابل اجرا نیست. همچنین اگر داور رأی دهد که محکوم‌علیه باید سهام خود در شرکت را به نام محکوم‌له منتقل نماید ولی سهام به نام شخص ثالث باشد، این رأی را نمی‌توان اجرا نمود و شخص ثالث از چنین رأیی مصون است اما در همین موارد اگر محکوم‌به، مورد ادعای هر کدام از محکوم‌علیه و ثالث باشد یا حتی اگر محکوم‌له اقرار نماید که محکوم‌به را، قبل از رأی داور، به ثالث منتقل نموده است، منعی برای اجرای رأی داور نیست زیرا با اسناد عادی یا اقرار محکوم‌علیه به

سود دیگری، نمی‌توان مانع از اجرای رأی داور شد. به عبارت دیگر تنها با استفاده از اسناد و دلایل روشن و بدون اختلاف یا در وضعیتی که شخص ثالث، بر موضوع رأی، به طور کامل مسلط است، می‌توان ادعای ثالث را مقدم دانست.

آیا رأی داور که با حقوق اشخاص ثالث معارضه دارد بدون درخواست آنها قابل ابطال است و دادگاه در زمان درخواست اجرا یا دعوی ابطال، باید رأساً یا با ایراد خوانده یا محکوم‌علیه (نه شخص ثالث)، رأی را باطل یا غیرقابل اجرا تلقی نماید؟ و آیا نمی‌توان رأی را در رابطه با طرفین لازم‌الاجرا دانست ولی نسبت به اشخاص ثالث اجرا نکرد؟ برای مثال، داور اعلام می‌دارد معامله یکی از طرفین اختلاف با دیگران، فضولی است و بنابراین مالکیت طرف دیگر، هنوز باقی می‌باشد. در این مورد آیا دادگاه باید دستور اجرا دهد و نمی‌تواند به جای شخص ثالث، در مقام ایراد به رأی برآید یا اینکه از جهت مغایرت با قواعد موجد حق، باید رأی را بی‌اعتبار اعلام نماید؟ آیا می‌توان رأی داور را به معنای تعهد به فعل ثالث تفسیر کرد و در مقام اجرای آن برآمد ولی حقوق ثالث را مورد تعرض قرار نداد؟ به این صورت که محکوم‌علیه، باید آن مال را به هر نحو ممکن از تصرف ثالث، با رضایت او خارج نماید و تحویل محکوم‌له دهد نه اینکه آن مال با دستور قهری دادگاه توقیف شود؟ با فرض پذیرش مفهوم ((تعهد به فعل ثالث))، چه ضمانت اجرایی در این مورد قابل تصور است؟ اگر قرار باشد که دادگاه رأساً در مقام رعایت حقوق ثالث برآید، باید یکی از جهات مصرح در ماده ۴۸۹ قانون را مستند خود قرار دهد و به نظر نمی‌رسد که با ((موجد حق بودن)) قابل تطبیق باشد زیرا نمی‌توان رأی را خلاف قواعد موجد حق دانست. ممکن است رأی کاملاً صحیح و با قواعد معاملات فضولی نیز مطابق باشد و تنها از نظر قواعد دادرسی ایراد داشته باشد؛ چراکه استرداد مال از ثالث مستلزم طرح دعوا علیه او است اما این قاعده دادرسی، به خودی خود نمی‌توان رأی را خلاف قواعد موجد حق نماید. البته در مورد این مفهوم، اختلاف نظر است و ممکن است دادگاهی، نقض برخی از اصول اساسی دادرسی مانند حق دفاع را نیز مشمول آن بداند. در هر حال، اگر بتوان رأی داور را در رابطه نسبی محکوم‌له و محکوم‌علیه، قانونی تصور نمود، برای درستی آن کافی می‌باشد، هرچند که اجرای رأی با حقوق شخص ثالث معارض باشد. برای مثال، به باور ما معامله‌ای که با قواعد ثبتی معارض باشد (با سند عادی)، در مقابل شخصی که مالکیت خود را با سند رسمی و با حسن نیت به دست می‌آورد، قابل استناد نیست. حال اگر داور، یکی از طرفین را به اعاده مال غیرمنقول محکوم نماید و دلیل این رأی را نیز اعلام فسخ قرارداد بداند، هرچند نمی‌توان مال را از تصرف شخص ثالثی که با سند رسمی خریداری کرده است، خارج نمود اما این اثر را در روابط طرفین دارد که اولاً قرارداد بین آنها فسخ شده است (می‌دانیم که تلف حکمی یا حقیقی مال، مانع فسخ نیست)؛ ثانیاً محکوم‌علیه در صورتی که نتواند مال را با رضایت مالک فعلی، به دست آورد، باید از عهده‌ی جبران خسارت برآید که رسیدگی به این امر، به دلیل پایان داور، با دادگاه خواهد بود. به عبارت دیگر، رأی داور خلاف قانون نیست اما به دلیل غیرقابل استناد

بودن، در رابطه با ثالث اجرا نمی‌شود. این بحث اثرات مهمی نیز دارد: اگر رأی داور را خلاف قانون بدانیم، دادگاه در هنگام بررسی اصل دعوا، مستقلاً عمل می‌کند و چه‌بسا فسخ را محرز نداند اما اگر رأی داور صحیح باشد، دادگاه در دعوی ادعای خسارت، دیگر نمی‌تواند این رأی را نادیده بگیرد زیرا ابطال نشده و باید رعایت گردد.

در رویه قضایی می‌توان به دادنامه شماره ۲۹-۶۷/۲/۱۹، شعبه ۳۵ دادگاه حقوقی یک تهران اشاره نمود که به عدم پذیرش رأی داور و ابطال آن نظر داده و علت آن را نیز برخورد رأی با حقوق ثالث دانسته است: ((ملخص اظهارات آقای احمد وکیل جواد ... در مقام اعتراض به رأی داور مورخه ۶۳/۰۴/۲۴ این است که موضوع داور از طرف متداعیین مشخص نشده و رأی داور خارج از مدت دو ماه مقرر در ماده ۶۴۱ قانون صادر گردیده و علاوه بر اینکه موجه و مدلل نیست مفاد آن با اوضاع و احوال و اسناد تقدیمی مغایر است. آقای سید مجتبی وکیل آقای کمال ... نیز ضمن ایراد به تاریخ طرح اعتراض و خارج از موعد بودن آن در توجیه قانونی بودن رأی داور مطالبی عنوان و رد اعتراضات مطروحه را تقاضا نموده است. اولاً نظر به اینکه رأی داور به تقاضای خوانده به تقاضای خوانده حسب پرونده ۶۰۶/۶۳ این دادگاه به خواهان ابلاغ و نامبرده ظرف مدت قانونی مقرر در ماده ۶۶۶ قانون در مقام اعتراض برآمده ایراد وکیل خوانده از این جهت وارد نیست و رد می‌شود. ثانیاً نظر به اینکه برخلاف اظهارات وکیل خواهان موضوع داور در نامه مورخ ۶۲/۳/۲۷ آقای کمال ... که تحت شماره ۴۲۹۲۳-۶۲/۴/۶ تصدیق امضاشده مشخص گردیده خواهان نیز طی نوشته مورخه ۶۲/۸/۱۱ معطوفاً به نوشته فوق‌الاشاره با رسیدگی به موضوعات منعکس در آن از طریق داور موافقت نموده و برفرض که داور مرضی‌الطرفین نسبت به قسمتی از موضوعات مرجوعه اظهار نظر نکرده باشد این امر تأثیری در اظهار نظر وی نسبت به سایر موضوعات محوله نخواهد داشت و نظر به اینکه مورد از مصادیق صدر ماده ۶۴۱ است به‌علاوه متداعیین حسب موافقت‌نامه و صورت‌جلسه مورخه ۶۳/۲/۲۶ بقای اختیار و سمت داور را به‌طور ضمنی تنفیذ و تأیید کرده‌اند و با این وصف نظر داور مبتنی بر اختیارات مفروضه از جانب طرفین و مسبوق به رسیدگی‌های اصولی است و ایراد و اعتراض موجهی که ملاک و مجوز سلب اعتبار نظریه داور در قسمت‌های مزبور باشد به عمل نیامده مدلول دادخواست لوایح نیز به‌طور تلویحی حاکی از صحت مراتب منعکس در بند یک است و نظر به اینکه رأی داور در مورد یک‌میلیون و هشتصد هزار ریال از وجه موضوع بند ۳ رأی مزبور نیز متکی و مستند به اقرار خواهان آقای جواد ... است علی‌هذا ایرادات و اعتراضات عنوان‌شده در خصوص بندهای ۱ و ۴ و یک‌میلیون و هشتصد هزار ریال از مبلغ موضوع بند ۳ نظریه بالا غیر وارد تشخیص و حکم به رد اعتراضات و تأیید نظریه داور در قسمت‌های یادشده صادر و اعلام می‌گردد. ثالثاً نظر به اینکه اظهار عقیده در باب فضولی بودن معاملات خواهان نسبت به ماشین‌آلات فروخته‌شده به اشخاص ثالث (موضوع بند ۲ نظریه داور) مستلزم تقدیم دادخواست علیه خواهان و خریداران اشیا مزبور است و توافق طرفین

در احاله این امور به داوری و نهایتاً نظریه داور در باب استرداد اموال مورد بحث با حقوق اشخاص ثالث (خریداران) و قوانین موجد حق در این مورد اصطکاک و تعارض مستقیم دارد و در مورد باقیمانده مبلغ موضوع بند ۳ نظریه نیز اظهارات آقای مرتضی ... بر فرض صحت نمی تواند علیه خواهان دلیل قطعی و ملاک صدور حکم تلقی شود و با وصف انکار و تکذیب خواهان در این مورد باقیمانده بند ۳ نظریه داور نیز فاقد ادله مثبت و مبانی موجه محسوب می شود، علی هذا اعتراضات مطروحه در خصوص بند ۲ و باقیمانده مبلغ موضوع بند ۳ نظریه نتیجتاً وارد تشخیص مستنداً به مواد ۶۵۸ و ۶۶۵ قانون و مؤیداً به رأی شماره ۱۰/۷۴۹-۱۰/۲۶-۶۶/۱۰ شعبه دهم دیوان عالی کشور مبنی بر تأیید نظر دادگاه، حکم به بطلان رأی داور در این مورد صادر و اعلام می گردد. رأی حضوری است)).

اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه نیز در نظریه شماره ۷/۳۰۶۵ مورخه ۱۳۷۲/۶/۲۷ مقرر نموده است: ((اظهار نظر داوران در مورد اشخاص ثالث که طرف دعوا نبوده و از طریق قرار داوری صادره از دادگاه، در داوری دخالت نداشته اند و ثانیاً به لحاظ ارتباط با دعاوی مطروحه در نظریه داوران بر آنها وظایف و تکالیفی مقرر گردیده است؛ باید چگونگی شرکت و پذیرفته شدن اشخاص ثالث در داوری روشن و معلوم گردد. در صورتی که اشخاص مذکور به لحاظ ارتباط آنها با دعاوی مطروحه و عدم حل قضیه بدون حضور آنها در داوری در جلسات داوری شرکت نموده و اصل داوری و شرایط آن را قبول داشته و مورد تأیید قرار داده باشند و رأی داوری که با رعایت مقررات و اجازه مادتين ۴۵۵ و ۴۵۶ (مواد ۶۳۲ و ۶۳۳ سابق) قانون صادر و به طرفین و اشخاصی که در رأی داوری وظایف و تکالیفی دارند، ابلاغ شده باشد، این رأی با عدم وصول اعتراض قابل ترتیب اثر و بالنتیجه قابل اجرای می باشد و در غیر این صورت داوران از حدود اختیارات خود خارج شده اند و با لحاظ مقررات ماده ۴۹۳ (۶۶۷ سابق) قانون یاد شده نظریه ایشان از حیث قابل اجرا بودن خالی از وجهت قانونی می باشد)). ۳-

نقش ثالث در دعوای ابطال رأی داور

پرسش این است که آیا شخص ثالث می توان در زمان طرح دعوای ابطال رأی داور، وارد دعوا شود یا یکی از طرفین او را به دادرسی جلب نماید یا در زمان طرح دعوای ابطال رأی داور، علاوه محکوم له، ثالث را نیز طرف دعوا قرارداد تا این دعوا با حضور ثالث رسیدگی شود؟ تردید از این روست که دادگاه در رسیدگی به دعوای ابطال رأی داور، نمی تواند در تمام امور موضوعی دخالت کند بلکه همان طور که گفته شد، محدودیت هایی در این خصوص وجود دارد؛ در حالی که در مورد دعاوی طاری یا در فرضی که علاوه بر محکوم له، شخص ثالث نیز طرف دعوا قرار می گیرد، باید به تمام امور حکمی و موضوعی با همان قواعد و اختیاراتی که در سایر دعاوی است، رسیدگی نمود. پیوند میان این دو دعاوی، منطقی نیست زیرا هم کفو نیستند! چرا که اختیارات و مسئولیت های دادگاه در این دعاوی به هم می خورد؛ و هر حرکتی که دادرس انجام دهد، ممکن

بر اساس قواعد دعوای ابطال، منطقی اما بر اساس قواعد دعوای ثالث یا حقوق او، غیرمنطقی و مصداقی از بی توجهی می باشد یا اگر دادگاه به دنبال کشف واقع باشد، بر اساس قواعد دعوای ابطال، دخالتی بی جهت و توسعه ای اختیاراتی باشد که قانون منع می کند. درواقع می توان رابطه ای این دو دعا را از حیث منطقی، عموم و خصوص من وجه دانست که از دو جهت تفاوت دارند و تنها در یک جنبه، مشترک می باشند. نباید اجازه داد که دعوای ابطال رأی داور با دخالت یا حضور ثالث، رنگ و بوی یک دعوای کامل را به خود بگیرد و این امر تنها با ممنوع بودن حضور یا دخالت شخص ثالث تحقق می یابد.

از سوی دیگر، می دانیم که دعوای طاری بر اساس اهداف مهمی مستقر شده اند و طرح آنها در دل دیگر دعوای، یکی از قواعد دادرسی است و هر جا که منعی برای پذیرش این دعوای باشد، تصریح می شود. برای مثال ماده ۴۴۱ قانون بیان می دارد: ((در اعاده دادرسی غیر از طرفین دعوا شخص دیگری به هیچ عنوان نمی تواند داخل دعوا شود)) اما بر اساس عموم قواعدی که در مواد ۶۵، ۱۰۳، ۱۳۰ و ۱۳۵ قانون آمده است، باید به پذیرش دعوا، در موارد مشکوک نظر داد که مورد بحث ما نیز یکی از آنها است.

همچنین در مورد تفاوت رسیدگی که به حدود اختیارات دادگاه برمی گردد، می توان گفت که شخص ثالث اختیار دارد در این دعوا دخالت نکند و با طرح دعوایی مستقل، درخواست رسیدگی به تمام امور موضوعی خود را داشته باشد ولی اگر دعوا شد، باید متوجه محدودیت رسیدگی دادگاه باشد و آثار آن را به دلیل ((اقدام)) خود بپذیرد، بنابراین دادگاه باید به دعوا رسیدگی کند و از محدوده ای که برای دعوای ابطال تعیین شده است، فراتر نرود.

به نظر می رسد که این مبانی قابل جمع هستند؛ به این صورت که رسیدگی به دعوای ثالث، در بسیاری از موارد هم سو با دعوای ابطال است و به احراز یکی از جهات مصرح در ماده ۴۸۹ قانون کمک می کند. دادگاه می تواند از ظرفیت این دعوای استفاده نماید و یکجا، مسأله حق ثالث و طرفین اختلاف را روشن و از طرح دعوای اعتراض ثالث نیز جلوگیری کند اما اگر ادعای ثالث نیازمند ورود به یکی از مسائلی است که در دعوای ابطال قابل رسیدگی نمی باشد و خروج از جهات قانونی است، دادگاه باید دعوای ثالث را تفکیک نموده و به طور مستقل به هر دعوا رسیدگی کند. بنابراین به جای ممنوعیت مطلق، باید اختیار را به دادگاه داد تا با توجه به ادعای ثالث و جهتی که مبنای ابطال رأی داور است، در خصوص رسیدگی توأمان یا مستقلاً به دعوای تصمیم گیری کند. این معنا، یکی از قواعد دعوای طاری است و از جمله در ماده ۱۳۳ قانون منعکس شده است. در مواردی هم که ثالث، به عنوان یکی از خواندگان دعوای ابطال، در کنار محکوم له، قرار می گیرد. دادگاه می تواند اختیار خود را در تفکیک دعوا، از طریق صدور قرار رد دعوا، به دلیل عدم توجه به او، اعمال کند ولی اگر مقتضی دانست و به وضعیت ثالث رسیدگی کرد، منعی ندارد.

۴- اعتراض ثالث مستقیم و اجرایی

همان‌طور که در مورد رأی دادگاه، اعتراض شخص ثالث اجرایی موضوع مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی با اعتراض ثالثی که به‌طور مستقیم متعرض محکوم‌به رأی می‌شود، متفاوت است، در مورد رأی داور نیز همین ترتیب رعایت می‌شود. این دو دعوا تفاوت‌هایی دارند که ازجمله به لزوم یا عدم لزوم تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه‌بر می‌گردد. برخی از این تفاوت‌ها و زمینه‌ی استفاده از هر یک را در دادنامه شماره ۸۹/۸/۲۲-۸۹۰۹۹۷۵۱۱۳۰۰۱۰۴۱ موضوع پرونده شماره ۸۹۱۰۹۱ شعبه ۳۵ دادگاه عمومی - حقوقی مشهد، بیان نموده‌ایم: ((راجع به دادخواست تقدیم شده ... حاوی خواسته‌ای دایر بر اعتراض ثالث اجرایی موضوع مواد ۱۴۷ و ۱۴۸ قانون اجرای احکام مدنی در پرونده شماره ۳۵/۸۹۰۸۰۴ اجرایی و درخواست توقیف عملیات اجرایی با این ادعا که برابر قرارداد صلح مورخه ۸۹/۳/۱، ۸۰۰۱ سهم از سهام شرکت الیاف صنعتی پویا را از آقای جواد ... مالک شده‌اند و چون این انتقال پیش از رأی داور می‌باشد که بین خواندگان صادر شده و اکنون در راستای رأی مذکور، اموال شرکت توقیف شده و به برخی از خواندگان اعاده شده یا خواهد شد و این توقیف به زیان آنها می‌باشد، درخواست رسیدگی و نتیجتاً رفع توقیف از اموال رادارند. با بررسی درخواست خواهان‌ها و مستندات و اسباب تصریح شده در دادخواست، اعلام می‌شود که: نظر به اینکه داور از نظر تأثیر رأی، جایگزین دادگاه می‌باشد و رأی آن نیز مانند رأی دادگاه دارای قابلیت استناد در مقابل اشخاص ثالث است و همچنین واجد اثر نسبی بودن می‌باشد که سبب تعهداتی به ضرر ثالث نخواهد شد و اقتضای این دو اصل آن خواهد بود که اگرچه رأی داور، ضرری متوجه ثالث نمی‌کند اما تنها از طریق اعتراض ثالث کنار گذاشته می‌شود و همان‌طور که اگر عین محکوم‌به در تصرف دیگری است مانع اجرای رأی نمی‌شود در مورد رأی داور نیز مانع اجرا نخواهد شد و تفاوت اعتراض اجرایی موضوع مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی با اعتراض ثالث اصلی نسبت به رأی دادگاه یا داور در این است که اگر اعتراض به جهت صدور رأی و عین محکوم‌به رأی باشد باید وفق مواد ۴۱۷ الی ۴۲۵ قانون عمل شود و حسب ماده ۴۱۸ قانون مذکور نسبت به رأی داور نیز اعتراض ثالث پذیرفته می‌شود اما اگر رأیی صادر گردد که عین محکوم‌به نیست ولی در مرحله اجرای آن، مالی توقیف می‌شود که ثالث ادعای حقی در آن دارد مقررات مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی اعمال می‌شود که تشریفات دادرسی در آن رعایت نمی‌شود و دادگاه نیز در این پرونده از همین اختیار برای عدول از دستور وقت رسیدگی و صدور رأی پیش از تعیین وقت اقدام می‌کند و نظر به اینکه توقیف اموال موردنظر خواهان‌ها، به دلیل صدور رأی داور و عین محکوم‌به آن به شرح پرونده‌های ۸۹۰۶۵۰ و ۸۹۰۸۰۴ می‌باشد که ایجاب می‌کند خواهان‌ها، دعوا اعتراض ثالث اصلی نسبت به این رأی تقدیم نمایند و این اقدام را انجام نداده‌اند لذا ضمن اشاره به اینکه خواهان‌ها می‌توانند وفق ماده ۴۴ قانون اجرای احکام

مدنی، درخواست تأخیر اجرای رأی داور را از دادورز اجرای حکم درخواست نمایند، اعلام می‌شود که دعوای فعلی به جهات پیش‌گفته قابل استماع نیست و قابل توصیف به اعتراض ثالث اصلی نیز نمی‌باشد و بنابراین دادگاه با اجازه حاصل از ماده ۲ قانون، قرار عدم استماع دعوای خواهان‌ها را صادر و اعلام می‌دارد).

با این بیان اگر شخص ثالث، ادعایی نسبت به‌عین محکوم‌به رأی داور داشته باشد، باید اعتراض مستقیم موضوع مواد ۴۱۷ الی ۴۲۵ قانون را طرح نماید و اگر در خصوص رأی داور ادعایی نداشته اما در زمان اجرای آن، مالی از او توقیف شود، می‌تواند از اختیار مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی استفاده کند. برای مثال، داور، رأی به پرداخت مبلغی معین صادر می‌کند و در مقام اجرای آن، مالی از محکوم‌علیه توقیف می‌شود که شخص ثالث ادعا دارد متعلق به اوست. این مورد متفاوت است با موردی که داور، رأی به تحویل مالی می‌دهد و شخص ثالث ادعا دارد مالک آن مال است.

رویه قضایی، طرح هم‌زمان دعوای اعتراض ثالث و دعوای اصلی محکوم‌علیه رأی داوری را می‌پذیرد. همچنین ممکن است معترض ثالث، اصالتاً و وکالتاً در این دعوای شرکت نماید؛ اصیل به‌عنوان معترض ثالث و وکیل به‌عنوان محکوم‌علیه رأی داور؛ برخلاف رأی دادگاه که ممکن است اعتراض ثالث را تا قبل از قطعی شدن رأی، نپذیرد؛ در مورد رأی داور، به‌محض صدور، امکان اعتراض ثالث و هم‌زمان شدن این دو دعوا وجود دارد. در این مورد، شعبه سوم دیوان عالی کشور به‌موجب دادنامه شماره ۷۲/۱/۱۶-۹ مقرر می‌دارد: ((نظریه مورخ ۷۱/۱/۱۷ دادگاه حقوقی یک بروجرد در پرونده‌های شماره ۶۳۶/۶۹ و ۶۴۱/۶۹ در حدی که مورد اعتراض آقای عباس ... قرار گرفته با اشکال مواجه است زیرا اولاً به شرح محتویات پرونده شماره ۶۴۱/۶۹ آقای عباس ... با استناد به وکالت‌نامه رسمی شماره ۶۶/۲/۲۹-۳۸۶۶۷ تنظیمی در دفتر اسناد رسمی شماره ۱۷ تهران به ادعای وکالت از طرف برادرش حسین ... با تقدیم دادخواست نسبت به رأی داور در پرونده شماره ۴۵۱/۶۹ اعتراض کرده؛ مضافاً مندرجات دادخواست تقدیمی مشارالیه این مطلب است که شخصاً هم به‌عنوان متصرف در یک باب مغازه واقع در خیابان شهدای بروجرد حقوق و منافی دارد که اجراییه صادره بر مبنای رأی داوری به حقوق و منافع ادعایی مشارالیه اخلاص نموده و از این جهت به‌عنوان معترض ثالث، ابطال اجراییه و اعاده وضع را به حال سابق تقاضا کرده است لکن در همین قسمت هم تصریح نموده ((حقوق متعلقه این‌جانب در معرض آسیب و خلل است ناچاراً با عنایت به عدم دسترسی به موکل خویش و با در نظر گرفتن حقوقات مربوطه وکالتاً ... از ناحیه موکل و موافقت موجرین به‌موجب قرارداد ادعای ۶۸/۲/۱ با تقدیم دادخواست رسیدگی و اقدام قانونی و ابطال و بی‌اثری رأی داور و بطلان عملیات اجرایی و سرانجام ... اعاده وضع را به‌صورت اولیه با تصرف خویش در مغازه موردنظر ... تقاضا می‌شود)). با این ترتیب مندرجات دادخواست صریح در مطلب نبوده و دقیقاً معلوم نیست آقای عباس ... صرفاً به‌عنوان وکیل آقای حسین ... نسبت به رأی داور و تبعات آن معترض است

و یا اینکه علاوه بر اعتراض نسبت به رأی داور به عنوان وکیل آقای حسین ... شخصاً هم به عنوان ثالث نسبت به رأی داور و تبعات آن معترض است که بر تقدیر اخیر موضوع مطروحه دو دعوای جداگانه است و خواهان بایستی برای هر دعوای به میزان دعوای غیرمالی تمبر هزینه دادرسی الصاق و ابطال نماید و لذا ضرورت داشته دادگاه از تاریخ استیضاح از خواهان و وکیلش آقای بیژن ... مطلب را روشن کند و چنانچه معلوم شد خواهان نامبرده علاوه بر اعتراض نسبت به رأی داور به عنوان وکیل آقای حسین ... شخصاً هم به عنوان ثالث اعتراض دارد، هزینه دادرسی دعوای اخیر هم از مشارالیه وصول شود؛ ... از آنجاکه طبق قسمت اخیر ماده ۵۸۳ قانون نسبت به حکم داور کسانی که خود یا نماینده آن‌ها در تعیین داور نقش نداشته‌اند می‌توانند به عنوان شخص ثالث اعتراض کنند بنابراین ضرورت داشته دادگاه پرونده مربوط به رأی داور را مطالبه و ضمیمه و ملاحظه نماید تا معلوم گردد آقای عباس ... خود یا نماینده‌اش در تعیین داور شرکت داشته یا خیر؟ در صورتی که شرکت داشته بایستی دادخواست اعتراض وی به این علت که موقعیت ثالث را نداشته است رد شود و اگر در انتخاب داور شرکت نداشته موقعیت شخص ثالث، جایز است و در این صورت است که دادگاه بایستی به ماهیت دعوای معترض ثالث رسیدگی و اظهار نظر نماید...)).

در دادنامه‌های شماره ۴۵۴ الی ۴۵۶ موضوع پرونده‌های شماره ۸۹۴ و ۸۹۵ - ۸۲/۵/۳۰ و ۸۱/۱۸/۹۷۲ شعبه ۱۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران نیز آمده است: ((به موجب محتویات پرونده‌های پیوست ابتدا شخصی به نام کوثر ... در تاریخ ۷۸/۶/۱۴ دادخواستی به خواسته ابلاغ و اجرای حکم داور موضوع قرارداد در تاریخ ۷۶/۲/۱۸ مربوط به فروش کشتی بادبان به طرفیت آقای محمدصادق ... تقدیم مجتمع قضایی شهید بهشتی نموده که به شعبه ۲۱۳ دادگاه عمومی تهران ارجاع و به کلاسه ۵۸۴/۲۱۳/۷۸ ثبت و رأی داور ضمیمه دادخواست به نحو منعکس در اوراق پرونده ابلاغ و منجر به صدور اجراییه مطابق مفاد رأی داور به سود خواهان و به زیان خواننده به شرح زیر می‌گردد: ((۱- با توجه به قرارداد موجود و اختیارات داور منصوصه قرارداد فی مابین فسخ شده اعلام می‌شود. ۲- شناور بادبان یا به هر نام دیگر که تعویض شده باشد فوراً بدون فوت وقت به محکوم‌له مسترد گردد. ۳- فقط چک‌های مورد قرارداد، در قبال استرداد شناور فوق توسط داور مرضی الطرفین به محکوم‌علیه مسترد می‌شود. ۴- در صورت هرگونه تأخیر در استرداد اجاره بهایی معادل ۲۵۰۰ دلار آمریکا روزانه به کشتی تعلق خواهد گرفت که از محکوم‌علیه اخذ و به محکوم‌له پرداخت خواهد گردید حق‌الاجرا به عهده محکوم‌علیه می‌باشد)) اجراییه از طریق انتشار آگهی در روزنامه کار و کارگر در تاریخ ۷۹/۳/۱۸ به آقای صادق ... ابلاغ قانونی می‌شود. سپس آقای صادق ... محکوم‌علیه رأی داور با وکالت آقایان دکتر حشمت‌الله ... و دکتر علی ... دادخواستی به طرفیت کوثر ... در ۷۹/۷/۱۳ تقدیم مجتمع شهید بهشتی نموده و صدور حکم به ابطال رأی داور را خواستار می‌شود دادخواست به شعبه ۲۲۷ دادگاه

عمومی تهران ارجاع و به کلاسه ۱۳۳/۲۲۷/۷۹ ثبت و مورد رسیدگی قرار گرفته و منجر به صدور حکم رد دعوای خواهان به شماره ۲۸۷-۸۰/۴/۹ می‌گردد که پس از ابلاغ مورد تجدیدنظرخواهی خواهان واقع شده و طبق دادنامه شماره ۱۰۱۶ در تاریخ ۸۰/۱۰/۰۵ در پرونده کلاسه ۴۱۲/۱۸/۸۰ شعبه ۱۸ دادگاه تجدیدنظر استان تأیید و ابرام می‌شود. همچنین در تاریخ ۷۹/۸/۲۴ دادخواست دیگری به خواسته صدور حکم به ابطال رأی داور از طرف آقای بهرام ... با وکالت مع‌الواسطه آقای رضا ... به طرفیت آقایان کوثر و صادق ... تقدیم مجتمع قضایی شهید بهشتی شده که به شعبه ۲۱۳ دادگاه عمومی تهران ارجاع و طی آن خواهان ادعا می‌کند ((یک دستگاه شناور بادبان، سفیر ۲، لیلی ۷۲ متعلق به رضا ... است و مدارک موجود مؤید این ادعاست که به پیوست تقدیم می‌گردد. خواندگان دعوا بدون علم و اطلاع مالک اصلی شناور قراردادی منعقد و موضوع به داور ارجاع شده و داور اعلام نظر نموده. چون درواقع موضوع رأی داور متعلق به طرفین دعوای مرجوعه به داور نبوده رأی داور در این خصوص فاقد وجاهت قانونی است و از محضر قاضی تقاضای ابطال رأی داور و اتخاذ تصمیمات مقتضی را دارد و چون رأی داور موجبات خسران و ضرر وی را فراهم نمود تقاضا دارد دادگاه ضمن صدور دستور موقت توقیف عملیات اجرایی رأی داور را صادر نماید)) این پرونده در شعبه ۲۱۳ دادگاه عمومی تهران در جریان رسیدگی بوده که شخصی به نام عباس ... به موجب دادخواستی به خواسته ورود ثالث به طرفیت خواهان و خواندگان آن دعوا و شخصی به نام حمید ... مدعی گردیده شش‌دانگ یک فروند کشتی تانکر به نام بادبان ثبت شده به شماره ۷۹-۷۶/۱/۲۰ در اداره کل بنادر و کشتیرانی استان بوشهر به مشخصات مندرج در سند را طی سند رسمی شماره ۱۳۲۲۷۴-۷۶/۶/۶ تنظیمی در دفتر اسناد رسمی شماره ۹ بندرعباس خریداری نموده و ادعای آقای ... در خصوص مالکیت کشتی قبلاً توسط دادگاه عمومی جزیره کیش مورد رسیدگی واقع گردیده و درخواست بعدی وی وجه قانونی نداشته و موضوع امر مختومه بوده و محکوم به رد می‌باشد و با توضیحات دیگری رفع توقیف از کشتی و تحویل آن را به خود با ضرر و زیان ناشی از توقیف آن خواستار شده است. این دادخواست به کلاسه ۱۲۳/۸۰ ثبت و با پرونده اصلی توأماً رسیدگی و منجر به صدور دادنامه‌های ۸۰۵ و ۸۰۶ در تاریخ ۸۰/۸/۱۵ شعبه ۲۱۳ مبنی بر حکم به بطلان دعوای وارد ثالث و بطلان رأی داور و رفع اثر از اقدامات اجرایی به عمل آمده از جمله آزادسازی شناور توقیف شده در بندرعباس و پرداخت هزینه دادرسی در حق خواهان اصلی شده است نسبت به دادنامه‌های فوق به ترتیب از طرف آقای کوثر ... با وکالت آقای علی اصغر ... و عباس ... با وکالت آقای سید هادی ... تجدیدنظرخواهی به عمل آمده همچنین آقای رضا ... با وکالت آقای محمود ... دادخواستی به خواسته اعتراض ثالث در پرونده‌های ۸۹۴ و ۸۹۵/۸۱ مطروحه در شعبه ۱۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران و ابطال آرای صادره نسبت به دادنامه شماره ۲۸۷ در تاریخ ۸۰/۴/۹ شعبه ۲۲۷ دادگاه عمومی تهران و ۱۰۱۶-۸۰/۱۰/۵ در پرونده کلاسه ۴۱۲/۸۰ مطروحه در

شعبه ۱۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران به طرفیت آقایان کوثر ... و محمدصادق ... تقدیم این دادگاه نموده که به کلاس ۹۷۲/۸۱ ثبت گردیده بنا به مراتب پیش گفته و با التفات به مجموع اوراق پرونده اولاً تجدیدنظرخواهی تجدیدنظر خواهان‌ها نسبت به دادنامه‌های شماره ۸۰۵ و ۸۰۶-۸۰/۸/۱۵ شعبه ۲۱۳ دادگاه عمومی تهران مآلاً وارد است زیرا درحالی که دعوا به لحاظ ایرادات شکلی اقتضای رسیدگی ماهوی را نداشته و خواسته دعوا ابطال رأی داور می‌باشد دادگاه نخستین آن را دعوای اعتراض ثالث نسبت به رأی داور تلقی و به جای آن که با رعایت قواعد مربوطه حقوق خواهان و خللی که از صدور و اجرای رأی داور به آن وارد می‌شود را بررسی نماید و در صورت ثبوت حق و خلل له آن از رأی داور، آن قسمت از رأی داور را که به حقوق شخص ثالث وارد آورد نقض یا الغاء نماید با استناد به ماده ۴۸۹ قانون که موارد ابطال رأی داور را ذکر کرده و ماده ۶۶۵ قانون سال ۱۳۱۸ که منسوخه اعلام گردیده حکم به بطلان دعوای وارد ثالث و بطلان رأی داور صادر نموده و درحالی که از یک سو رأی داور موضوع ماده ۴۸۹ قانون استنادی مطابق ماده ۴۹۰ همان قانون تنها از ناحیه یکی از طرفین رأی داور آن هم ظرف مهلت ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ رأی داور قابل اقامه دعوای بطلان است و از سوی دیگر، این دعوا قبلاً توسط یکی از طرفین رأی در پرونده کلاس ۱۳۳/۲۲۷/۷۹ شعبه ۲۲۷ دادگاه عمومی تهران طرح و منجر به صدور دادنامه شماره ۸۰/۴/۹-۲۸۷ گردیده که به موجب دادنامه شماره ۱۰۱۶-۸۰/۱۰/۵ این دادگاه در پرونده کلاس ۴۱۲/۱۸/۸۰ عیناً تأیید و استوار گردیده است لذا چنانچه دادگاه بدوی از دعوای مطروحه تلقی دعوای اعتراض ثالث به داوری داشته با توجه به صدور رأی در تأیید رأی داوری و قطعیت آن در مرجع تجدیدنظر صلاحیت رسیدگی به آن را نداشته بنابراین دادنامه تجدیدنظر خواسته در هر دو مورد در غیر از جایگاه قانونی خود و برخلاف قانون صادرشده با استناد به ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی نقض می‌گردد در اصل دعوا نظر به اینکه آقای بهرام ... قانوناً حق اقامه دعوا از طرف خواهان رضا ... را نداشته نامبرده نه وکیل دادگستری بوده و نه وکالت اتفاقی داشته و با توجه به اینکه دعوای ابطال رأی داور به موجب ماده ۴۹۰ قانون تنها از ناحیه یکی از طرفین رأی قابل طرح است دعوا به کیفیت مطروحه را غیرقابل استماع تشخیص و با استناد به ماده استنادی و نیز بند ۵ ماده ۸۴ آن قانون ناظر به ماده ۸۹ قرار رد دعوای مطروحه را صادر و اعلام می‌نماید با این کیفیت و از آنجا که دعوا قابلیت استماع نداشته اقامه دعوای وارد ثالث نیز غیر مسموع تشخیص و مردود اعلام می‌شود. ثانیاً در خصوص دادخواست اعتراض ثالث آقای رضا ... با وکالت آقای محمود ... نسبت به دادنامه‌های شماره ۸۰/۴/۹-۲۸۵ شعبه ۲۲۷ دادگاه عمومی تهران و دادنامه شماره ۱۰۱۶-۸۰/۱۰/۵ شعبه ۱۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران که در تأیید رأی داوری صادر گردیده با التفات به اینکه مطابق ماده ۴۹۵ قانون رأی داور فقط درباره طرفین دعوا و اشخاصی که دخالت و شرکت در تعیین داور داشته‌اند و قائم مقام قانونی آنان دارای اعتبار است و نمی‌تواند نسبت به اشخاص

ثالث تأثیری داشته باشد و با توجه به اینکه خواهان وارد ثالث به دلالت اسناد و مدارک ابرازی مدت سه سال است متصرف کشتی متنازع‌فیه بوده و سند مالکیت آن را به نام سفیر ۲ در اختیار دارد و مدعی است کشتی مزبور قبل از تصرف وی به لحاظ حمل قاچاق نفت کشور عراق از سوی نیروهای سازمان ملل متحد مصادره و در کشور دبی به مزایده گذاشته‌شده و پس از برنده شدن شخصی به نام طیب المدنی و خرید آن در مزایده به نامبرده فروخته‌شده و اسناد و مدارک وی دلالت بر صحت ادعای او داشته و تصرف وی بر کشتی مورد اقرار آقای کوثر ... می‌باشد لکن نامبرده در اجرای رأی داور که نفوذ و اعتباری نسبت به متصرف کشتی ندارد آن را توقیف و از تصرف خواهان معترض ثالث خارج نموده و این ادعای آقای کوثر ... که مصادره کشتی صحیح نبوده یا کشتی تغییر تابعیت ندارد دعاوی دیگری را می‌طلبد و با اجرای رأی داور صادره بین او و صادق ... نمی‌توان کشتی را که در تصرف شخص ثالث است از ید او خارج نمود دادگاه دعوی اعتراض ثالث را نسبت به آن قسمت از آرای صادره در تأیید رأی داور و رأی داور که مخل حقوق خواهان معترض ثالث است وارد تشخیص و با استناد به مواد ۴۱۷ و ۴۲۵ قانون حکم به الغای بند دو رأی داور به شرح بین‌الهللین ((شناور بادبان یا به هر نام دیگری که تعویض شده فوراً و بدون فوت وقت به آقای کوثر ... مسترد گردد)) صادر و اعلام می‌نماید بدیهی است از قرار توقیف صادره در پرونده کلاسه‌های ۱۲۲/۸۰ و ۵۷۱/۸۰ و ۶۸۰/۷۹ نیز رفع اثر شده و استرداد کشتی به متصرف آن رضا ... با توجه به محموله آن و تشکیل پرونده در دادگاه انقلاب جزیره کیش با هماهنگی آن مراجع امکان‌پذیر خواهد بود. این رأی قطع است)).

۵- مرجع رسیدگی کننده

رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به رأی داور با کدام مرجع (دادگاه یا داور) است؟ تردید نیست که مرجع رسیدگی، هرگز داور نخواهد بود زیرا این اختیار برای داور وجود ندارد که در مورد اشخاص، بدون توافق آنها نظر دهد و نمی‌توان حق اشخاص را در رجوع به دادگستری، سلب نمود. این پرسش در کمیسیون حقوقی قضات دادگستری استان تهران مطرح و پاسخ‌هایی به شرح زیر ارائه شد: ((با توجه به اینکه در قانون به صراحت بیان شده که در اعتراض ثالث طاری، اگر دادگاهی که دعوا در آن مطرح است درجه آن کمتر از دادگاه صادرکننده رأی معترض‌عنه باشد لزوماً به دادرسی توقف داده و منتظر رسیدگی رأی دادگاه مزبور خواهد شد. با توجه به اینکه دادگاه صلاحیتدار برای اصل دعوا یا دادگاهی که ارجاع به داور داده است تعیین صلاحیت خواهد شد حال اگر دادگاه ارجاع دهنده رأی به داور، دادگاه تجدیدنظر باشد آیا لزوماً بایستی دادرسی را متوقف کنیم یا اینکه رأی داور را هم‌شان رأی دادگاه نداشته و در هر حال دادگاهی که دعوا در آن مطرح است صالح به رسیدگی خواهد بود. دو استدلال به ذهن رسید: ۱- با توجه به اینکه قانونگذار بیان داشته: ((ابطال رأی داور خواسته می‌شود))

و به نظر می‌رسد که رسیدگی به اعتراض به رأی داور رسیدگی شکلی است، داور از مراجع دادگستری بالاتر نمی‌باشد و حتی اگر تجدیدنظر دعوا را به داوری ارجاع داده باشد نمی‌توانیم معتقد باشیم که اعتراض ثالث برای داور در دادگاه تجدیدنظر به عمل آید، نظر دیگری هم وجود داشت که اگر دادگاه تجدیدنظر ارجاع داده باشد بایستی آن دادگاه منتظر بماند))؛ ((اگر موضوع داوری از سوی دادگاه ارجاع شده باشد شکی نیست که رسیدگی به دعاوی تبعی نیز در صلاحیت همان دادگاه است (چه طاری و چه اصلی). اگر داوری به موجب توافق طرفین (قرارداد مستقل یا ضمن عقد) باشد که در مورد طاری، ماده ۴۲۱ تکلیف را مشخص نموده است. از طرفی به نظر می‌رسد که دادگاه‌های عمومی حقوقی از درجات متفاوتی برخوردار نیستند. اما در مورد اعتراض ثالث اصلی که قابل توجه نیز می‌باشد داوری را فرآیند خاص خود می‌دانند و آیا می‌توان امر ارادی طرفین را که قانون‌گذار بر مبنای حاکمیت مطلق ارادی طرفین قرار داده است در دادگاه محدود کرد؟ چطور است که دعوای میلیاردری اصلی را به موجب حاکمیت اراده در صلاحیت داور می‌دانید ولی دعوای تبعی آن را در صلاحیت داور نمی‌دانید؟ اصل داوری مقدس و قابل‌پذیرش است. حال اگر اصل داوری، قواعد و اصول مبتنی بر آن را داریم به نظر می‌رسد که اگر رسیدگی به اعتراض ثالث اصلی را در صلاحیت داور یا هیأت داوری بدانیم، بیراهه نرفته‌ایم؛ ولی اگر در صلاحیت دادگاه بدانیم از اصول آمره و اجتناب‌ناپذیر تخطی نموده‌ایم))؛ نظریه قریب به اتفاق اعضای کمیسیون قضات دادگستری تهران در جلسه (۸۶/۱۲/۱۶): ((به موجب ماده ۴۹۵ قانون رأی داور فقط درباره طرفین دعوا و اشخاصی که دخالت و شرکت در تعیین داور داشته‌اند و قائم مقام آنان معتبر است و نسبت به اشخاص دیگر تأثیری نخواهد داشت. حال اگر شخص ثالثی مدعی شود که رأی داور به حقوق او خلل ایجاد کرده، می‌تواند نسبت به آن اعتراض کند. اعتراض به رأی داور می‌بایست در دادگاه عمومی حقوقی مطرح گردد؛ زیرا که دادگاه محل حل اختلاف است. بنابراین اگر شعبه دادگاهی موضوع را به داوری ارجاع کرده باشد رسیدگی به اعتراض ثالث با همین شعبه خواهد بود در غیر این صورت با ارجاع موضوع به یکی از شعب دادگاه عمومی حقوقی صالحه به اعتراض فوق رسیدگی خواهد شد؛ چراکه داوری یک امر استثنایی است و داور تعهد به رسیدگی به چنین اعتراضی را ندارد ضمن اینکه شخص ثالث هم الزامی به داوری ندارد)).

۶- توقف اجرای رأی داور

رأی داور به محض صدور و بعد از تسلیم به دادگاه، قابلیت اجرا را به دست می‌آورد و با دستور دادگاه اجرا می‌شود. در قانون پیش‌بینی شده است که با شرایطی می‌توان مانع از اجرای رأی داور شد و به‌طور موقت آن را متوقف نمود که بخشی از موارد آن را در سابق بیان نمودیم. ماده ۴۹۳ قانون بابیان ((اعتراض به رأی داور مانع اجرای آن نیست، مگر آنکه دلایل اعتراض قوی باشد. در این صورت دادگاه قرار توقف [و] منع اجرای آن را تا پایان رسیدگی به اعتراض و صدور حکم قطعی صادر

می‌نماید و در صورت اقتضا تأمین مناسب نیز از معترض اخذ خواهد شد)، قاعده کلی را در مورد رأی داور توضیح می‌دهد. این ((قرار))، با ((دستور موقت)) متفاوت است و آثار آن را ندارد هرچند می‌تواند ملاک برخی از قواعد دستور موقت را در مورد آن اعمال کرد. در بحث اعتراض شخص ثالث، قاعده دیگری نیز در ماده ۴۲۴ قانون وضع شده است که مقرر می‌دارد: ((اعتراض ثالث موجب تأخیر اجرای حکم قطعی نمی‌باشد. در مواردی که جبران ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم ممکن نباشد دادگاه رسیدگی‌کننده به اعتراض ثالث به درخواست معترض ثالث پس از اخذ تأمین مناسب قرار تأخیر اجرای حکم را برای مدت معین صادر می‌کند)).

برخی تفاوت‌های ظاهری بین این دو ماده وجود دارد که ازجمله عبارتند از:

- ۱- در ماده ۴۹۳ از ((قرار توقف [و] منع اجرا)) و در ماده ۴۲۴ ((قرار تأخیر اجرای حکم)) یاد شده است؛
- ۲- مبنای متوقف شدن رأی در ماده ۴۹۳، ((قوی بودن دلایل اعتراض)) است درحالی‌که در ماده ۴۲۴ ((ناممکن شدن جبران ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم)) می‌باشد؛
- ۳- اخذ تأمین در ماده ۴۲۴ الزامی است ولی در ماده ۴۹۳ ((در صورت اقتضا)) و به صلاحدید دادگاه می‌باشد؛
- ۴- غایت توقف رأی در ماده ۴۹۳ ((تا پایان رسیدگی به اعتراض و صدور حکم قطعی)) و در ماده ۴۲۴ ((برای مدت معین)) است.

حال با توجه به این تفاوت‌های ظاهری، در خصوص اعتراض شخص ثالث، کدام‌یک از مواد ۳۲۴ و ۴۹۳ قانون اعمال می‌شود؟ و آیا تفاوت‌های ظاهری مذکور، اثر عملی خاصی نیز دارند؟ برخی از اساتید در این خصوص بیان می‌دارند: ((باید پذیرفت که در خصوص اثر تعلیقی اعتراض ثالث نسبت به رأی داور، ماده ۴۲۴ ق.ج. مجرا نبوده و ماده ۴۹۳ همان قانون، با توجه به اطلاق آن، قابل اجرا می‌باشد)). به باور ما، تفاوت‌های مذکور جز در مورد نوع تصمیم دادگاه، اثر متفاوتی ندارند ولی اگر قرار باشد به این ظاهر توجه شود، گفته استاد محترم را از این جهت می‌پذیریم که شرایط توقف رأی داور در مقابل شخص ثالث نباید دشوارتر از توقف آن در مقابل محکوم‌علیه باشد زیرا شخص ثالث به دلیل عدم حضور در جریان داور، قطعاً نیازمند حمایت حقوقی بیشتری است. بدین‌سان، اخذ تأمین از معترض ثالث، الزامی نیست و توقف رأی نیز تا پایان رسیدگی خواهد بود.

مبحث دوم – اعاده دادرسی

۱- تحلیل امکان اعاده دادرسی

رأی دادگاه با شرایطی که در مواد ۴۲۶ الی ۴۴۱ قانون مذکور است، قابل اعاده دادرسی می‌باشد؛ آیا این امر در مورد آرای داوری نیز قابل تصور است؟ بحث جدی و دقیقی در این خصوص دیده نشده است و لذا هر نظری در این قسمت بیان نماییم ممکن است قابل انتقاد باشد اما برای شروع این بحث و استمرار آن توسط دیگران، امری لازم می‌باشد. بهتر است ابتدا، برخی از مسائل قابل تصور یا تحقق‌یافته‌ی داوری را بیان نماییم تا تجویز اعاده دادرسی نسبت به رأی داور، بهتر موردپذیرش قرار گیرد.

۱- در صورتی که رأی داور اجرا شود و متعاقب آن، مدرکی دال بر عدم استحقاق محکوم‌له به دست آید، چه باید کرد؟ آیا طرح دعوای اعاده دادرسی ممکن است؟ اکثریت قضات دادگستری ساری اعلام نمودن که طرح دعوای اعاده دادرسی ممکن نیست زیرا رأی داور، حکم محسوب نمی‌شود. اقلیت قضات نیز به طرح دعوای دارا شدن بلاجهت نظر داده و معتقدند که محکوم‌له می‌تواند از این طریق، اقدام به استرداد وجه نماید. پاسخ کمیسیون معاونت آموزش قوه قضاییه به این صورت است که ((محکوم‌علیه بر طبق مقررات قانون مدنی، با توجه به مدرک جدید از باب دارا شدن بی‌جهت علیه محکوم‌له طرح دعوا کند)).

۲- اگر موضوع رأی داوری، به صورت تبعی و طاری، در دادگاهی رسیدگی شود و در آن مرحله، ایرادی به رأی صورت نگیرد یا دادگاه ایرادات را مردود بداند، دیگر نمی‌توان دعوای ابطال رأی داور را طرح نمود. حال اگر بعد از پایان دعوای ابطال رأی داور و حکم بر صحیح بودن آن، دلایلی یافت شود که دلالت بر نادرست بودن رأیی داور دارد یا جعلی بودن مدارک کشف شوند؛ چه باید کرد؟ روشن است که طرح دعوای ابطال رأی داور ممکن نیست اما آیا اعاده دادرسی نیز ناممکن است؟ در دادنامه شماره ۱۸۴-۱۸۳-۱۳۶۷/۹/۳۰- شعبه اول دادگاه عالی انتظامی قضات می‌خوانیم: ((چون رسیدگی دادگاه استان و صدور حکم بر مبنای رأی داور، در هر صورت به تقاضای طرفین بوده و دادگاه پس از صدور رأی، اعتراضات یکی از طرفین را به صلاحیت داور و جهات دیگر که در پرونده امر ذکر شده وارد ندانسته و آن را رد کرده است و رأی صادره طبق باب هشتم آیین دادرسی مدنی (مبحث داوری) قابل اجرا بوده، طرح دعوای مجدد از طرف معترض مزبور در دادگاه شهرستان، مجوز قانونی نداشته و صدور رأی مجدد از طرف رییس دادگاه شهرستان مبنی بر ابطال رأی داور و توقیف عملیات اجرایی، محمل قانونی نداشته و تخلف است. نسبت به رییس دادگاه مدنی خاص با توجه به اینکه نامبرده دفاع نموده که در رأی صادره شرکت نداشته و در صورت جلسه محاکم هم، اسم او نوشته نشده بلکه او نظر خود را نسبت به استفتائات قضات اعلام نموده با توجه به اینکه شرکت او در انشاء رأی مسلم نیست نمی‌توان او را متخلف دانست)).

۳- اگر بعد از صدور رأی داور و اجرای آن یا در حین اجرا، معلوم شود که قرارداد اصلی باطل می‌باشد یا یکی از خيارات در مورد آن محقق شده است و حکمی از سوی دادگاه نیز بر این امور صادر شود؛ آیا از جهات اعاده دادرسی است یا از تاریخ صدور، به محکوم‌علیه اجازه می‌دهد که ظرف مهلت بیست روز، دعوای ابطال رأی داور را طرح نماید؟ موضوع در چند فرض متصور است: ۱- دعوای ابطال طرح‌شده و حکم به تأیید رأی داور صادر شود؛ ۲- دعوای ابطال اساساً طرح نشده باشد؛ ۳- دعوای ابطال طرح‌شده اما قبل از ورود به ماهیت، با صدور قرار رد یا عدم استماع دعوا رد شده باشد؛ آیا می‌توان گفت که در حالت اول، امکان اعاده دادرسی نسبت به رأی دادگاه که رأی داور را تأیید نموده است، وجود دارد و در حالت‌های بعدی، از تاریخ کشف شدن واقع امر یا صدور حکم دادگاه بر احراز آن موضوع، مهلت بیست روز دیگر برای طرح دعوای ابطال رأی داور وجود دارد؟

این بحث با مسأله استقلال شرط داوری ارتباطی ندارد زیرا درصدد منتفی کردن داوری نیست بلکه از امکان طرح مجدد دعوای ابطال دفاع می‌کند. به عبارت دیگر، داوری و رأی داور را به رسمیت می‌شناسد اما ادعا بر این است که رأی داور می‌بایست به یکی از جهات ماده ۴۸۹ ابطال شود.

برای مثال اگر محکوم‌علیه رأی داوری، با طرح دعوا در دادگستری ثابت کند که قرارداد اصلی باطل است یا بخش مهمی از تعهدات طرف مقابل (که در رأی داور، به عنوان محکوم‌له شناخته شده است)، منتفی بوده و خيار تبعض صفقه تحقق یافته است و این امر به نحوی باشد که اگر داور اطلاع می‌یافت، رأی دیگری صادر می‌نمود، آیا به رأی دادگاه می‌توان درخواست رسیدگی مجدد به رأی داور را مطرح نمود؟ آیا در حالت اول، باینکه داور یکبار رأی داده است بازهم می‌تواند در موضوع بطلان یا فسخ قرارداد اصلی، رسیدگی نماید و دادگاه، پس از ایراد خواننده، باید دعوا را غیرقابل استماع دانسته و به داوری ارجاع دهد یا اینکه داور بارأی اولیه خود، دیگر سمتی ندارد و در هر حال رسیدگی با دادگاه خواهد بود؟

بعد از طرح این فروض و تصور فروض دیگر، می‌توان گفت: قواعدی که برای رأی داور پیش‌بینی شده ناظر به حالت معمول است که رأی داور، در حدود آنچه مفروغ‌عنه می‌باشد، حجیت دارد؛ اما اگر فرض شود که بعد از پایان مدت اعتراض یا رد دعوای ابطال و نظایر آن، ثابت شود مالی که محکوم‌له داوری، به محکوم‌علیه تحویل داده است، مستحق‌للغیر می‌باشد یا حکم بر ابطال معامله سابق بر آن، به دلیل حجر معامل صادر شده یا یکی از جهات دیگری تحقق یافته است و این وضعیت در رأی داور نیز مؤثر می‌باشد، باید فرصت تازه‌ای به محکوم‌علیه داد تا بتواند بر اساس جهت تازه، رأی داور را از اثر ببندازد و به نظر می‌رسد تفکیک موارد آن منطقی باشد. به این صورت که اگر رأی در ماهیت دعوای ابطال صادر شده باشد، باید اعاده دادرسی نمود و در حالتی که دعوای ابطال، در ماهیت، بررسی نشده (اعم از طرح آن و رد دعوا از جهت شکل دعوا یا

عدم طرح یا طرح دعوا خارج از مهلت مقرر) باید مهلت بیست روز تازه‌ای را برای طرح دعوی ابطال رأی داور به محکوم‌علیه داوری اختصاص داد.

درست است که اعاده دادرسی از طرق ((فوق‌العاده)) و در مورد ((حکم دادگاه)) است اما نباید فراموش کرد که رأی داور، جایگزین رأی دادگاه می‌باشد و نباید برخی از تصریحات قانونی در مورد حکم دادگاه را با طبع رأی داور ناسازگار دانست. وقتی رأی دادگاه با توجه به قواعد سخت دادرسی و تخصص قضایی دادرس، در معرض اشتباه یا مستوجب بازبینی و اعاده دادرسی است، چرا در مورد رأی داور این امکان وجود نداشته باشد و چرا برای رأی داور این همه امتیازات خارج از حدود متعارف، تصور نماییم. داور، قاضی خصوصی طرفین است و رأی او در حدود جهات مصرح قانونی، قابل ابطال است حال اگر یکی از این جهات در زمان طرح دعوی ابطال، مکتوم باشد و داور نیز به تصور درستی آن، رأی داده باشد، چه باید کرد؟ روشن است که هیچ داوری نباید مفاد اسناد رسمی را نادیده گرفته و رأیی برخلاف آن صادر کند و نیز روشن است که چنین رأیی قابل ابطال نیست زیرا بر اساس اسناد قانونی صادرشده و مورد تأیید است؛ اما اگر بعد از انقضای دعوی ابطال، ثابت شود که سند جعلی است، آیا انتظار متعارف هر شخصی این نیست که یک فرصت دیگر به ذینفع داده شود و او را از سنگینی رأی مخدوش، آزاد کرد؟

۲- مرجع رسیدگی

رسیدگی به دعوی اعاده دادرسی نسبت به حکم دادگاه، باید در دادگاهی که حکم قطعی را صادر نموده است به عمل آید. اما در مورد رأی داور نمی‌توان به خود او مراجعه نمود زیرا داور، صلاحیت خود را برای داوری دیگر، از دست داده و تنها با اجازه طرفین است که مجدداً حق دخالت دارد؛ بنابراین در هر حال باید به دادگاه اجازه رسیدگی داد. در مورد اعاده دادرسی اصلی، معلوم است که باید به دادگاهی رجوع داشت که صلاحیت اصلی دارد یا یک‌بار به دعوی ابطال رسیدگی و رأی داده است اما در مورد اعاده دادرسی طاری دو فرض قابل تصور است: ۱- سابقاً دادگاه، به دعوی ابطال رسیدگی و رأی در ماهیت موضوع (حکم به بی حقی خواهان) صادر نموده است؛ ۲- دعوی ابطال اساساً رسیدگی ماهوی نشده است؛ اعم از اینکه علت آن، عدم طرح در مهلت بیست روز یا صدور قرار رد یا عدم استماع دعوا باشد؛ در حالت اول، باید دادخواست اعاده دادرسی را به دادگاهی که سابقاً نظر ماهوی داده است ارسال نمود و در حالت دوم، می‌توان دو راهکار را پیشنهاد نمود؛ به این صورت که می‌توان دادگاه نخستینی که طبق قواعد دادرسی، صلاحیت استماع دعوی ابطال را دارد، در اینجا هم صالح دانست و نیز می‌توان گفت که خود دادگاهی که درخواست اعاده دادرسی طاری را پذیرفته، وارد رسیدگی شده و از جهت مقدمات تصمیم، به آن رسیدگی کند؛ به‌ویژه اینکه رأی داور، وقتی مقابل دادگاه ارائه می‌شود مانند دلیل خارجی است که آثار و

امتیازات مهمی برای آن مقرر شده است. بنابراین ورود دادگاه به موضوع اعاده دادرسی طاری خالی از وجه نیست هرچند
راهکار اول یعنی ارسال پرونده به دادگاه صالح، اولی است.